

پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی در فقه و حقوق بشر

عبدالرحیم سلیمانی*

DOI: 10.22096/HR.2024.1973431.1526

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۰]

چکیده

مرگ مغزی و پیوند اعضای مبتلایان به آن از موضوعات جدیدی است که فقط فقیهان معاصر درباره آن نظر داده‌اند. بیشتر این فقیهان مرگ و حیات را موضوعی عرفی شمرده‌اند و پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی را مجاز ندانسته‌اند. با این حال برخی از آنان، مرجع تشخیص مرگ مبتلایان به مرگ مغزی را عرف خاص دانسته و پیوند اعضا را مجاز اعلام کرده‌اند. سخن این نوشتار این است که درباره مبتلایان به مرگ مغزی در رابطه با احکام تعبدی مانند کفن و دفن، باید به عرف عام و در رابطه با احکام غیرتعبدی، مانند پیوند اعضا و ارث، باید به عرف خاص مراجعه کرد؛ بنابراین پیوند اعضای این افراد به افراد نیازمند واجب است و از آنجا که پزشکان، حیات فرد مبتلا را بازگشت‌ناپذیر می‌دانند، حق حیات فرد مبتلا نادیده گرفته نشده است. همچنین از آنجا که پیوند اعضا بی‌احترامی به جسد نیست، حق بر بدن نادیده گرفته نشده است.

واژگان کلیدی: مرگ مغزی؛ پیوند اعضا؛ نظر فقیهان؛ حق حیات؛ حق بر بدن.

* دانشیار، دپارتمان فلسفه، دانشگاه مفید، قم، ایران.

۱. مقدمه

پرسشی مهم که علم پزشکی جدید در مقابل علم فقه قرار داده، این است که پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی به افراد نیازمند چه حکمی دارد؟ آیا چنین عملی حرام است یا جایز است یا واجب؟ این عمل چگونه با حق حیات فرد مبتلا جمع می‌شود؟ مفروض پرسش این است که پیوند اعضای فرد مرده برای نجات جان انسان دیگر یا درمان بیماری تحمل‌ناپذیر انسان دیگر، جایز یا واجب است؛ بنابراین پرسش این است که آیا فرد مبتلا به مرگ مغزی، زنده به حساب می‌آید یا مرده؟ همچنین به دنبال این پرسش، پرسش دیگری مطرح می‌شود و آن اینکه مرجع و ملاک تشخیص زنده یا مرده بودن، فهم عرف عام (تشخیص توده مردم) است یا فهم عرف خاص (تشخیص متخصصان و پزشکان)؟

فقیهان معاصر یهودی درباره مرده بودن یا مرده نبودن فرد مبتلای به مرگ مغزی بحث کرده‌اند و نظر پزشکان را در این باره پذیرفته‌اند. در سنت یهودی به موسی ابن‌میمون منسوب است که برای تشخیص زنده یا مرده بودن فرد باید یک پرنازک جلوی بینی فرد نگه داشته شود و اگر پرتکان خورد معلوم می‌شود که فرد زنده است و در غیر این صورت فرد مرده است؛ اما فقیهان معاصر یهودی می‌گویند که اگر پزشکان پس از آزمایش بگویند که رابطه مغز با بدن کاملاً قطع شده است هرچند فرد به وسیله دستگاه نفس می‌کشد و قلبش کار می‌کند، این فرد را باید مرده به حساب آورد.^۱

درباره چیستی و چگونگی مرگ مغزی متخصصان می‌گویند، حالتی است که مغز به صورت کامل از کار می‌افتد و هیچ فرمانی برای دیگر اعضا صادر نمی‌کند. در این حالت بدن نسبت به هیچ تحریکی واکنش نشان نمی‌دهد و تنها به وسیله دستگاه به حیات نباتی خود ادامه می‌دهد و با قطع دستگاه این حیات نیز پایان می‌یابد. این حیات نباتی، حتی با دستگاه، موقتی است و حداکثر یک یا دو هفته دوام می‌آورد و خاتمه می‌یابد. متخصصان در این حالت، حیات را بی‌برگشت می‌دانند و فرد مبتلا را مرده به حساب می‌آورند. ظاهراً متخصصان درباره بی‌برگشتی حیات فرد مبتلا به مرگ مغزی اتفاق نظر دارند. بحث تخصصی در این باره را به اهلش وامی‌گذاریم و بحث را صرفاً از جهت فقهی در چند محور پی می‌گیریم.

۲. مواضع عالمان در این باره

از آنجا که این بحث بسیار جدید است در آثار فقیهان گذشته سخنی در این باره یافت نمی‌شود و

۱. آرتور هرزبرگ، یهودیت/از لایه‌لای متون، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی (قم: دانشگاه مفید، ۱۳۹۸)، ۲۴۶-۲۴۹.

پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی در فقه و حقوق بشر / سلیمانی ۱۲۳

تنها فقیهان معاصر به آن پرداخته‌اند. با توجه به پرسش‌هایی که در ابتدای این نوشتار مطرح شد مواضع فقیهان معاصر را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد:

اول: فقیهانی که مبتلای به مرگ مغزی را زنده و ملاک را عرف عام می‌شمارند و پیوند اعضا را جایز نمی‌دانند.

این فقیهان مرجع تشخیص زنده یا مرده‌بودن را عرف عام می‌دانند و ادعای پزشکان و متخصصان را درباره مرده‌بودن فرد مبتلا به مرگ مغزی نمی‌پذیرند. البته برخی از آنان به این امر تصریح می‌کنند و برخی لازمه فتوایشان چنین چیزی است. این فقیهان به قرار زیرند:

آیت‌الله میرزا جواد تبریزی (ره)

ایشان در پاسخ پرسشی می‌گویند: «میزان در ترتب احکام موت، زهوق روح و بقای انسان یا حیوان به صورت جسد محض (خاموشی کامل بدن) است... و صرف مرگ قوه عاقله، موجب ترتب احکام مرده نمی‌شود».^۲ ایشان در پاسخ پرسش دیگری می‌گویند: «موت طبی ملاک نیست و تنها موت عرفی معتبر است. لذا تسریع در مرگ بیمار جایز نیست»؛^۳ و در پاسخ پرسش دیگری می‌گویند: «موت علمی موضوع حکم نیست و معیار، موت عرفی است».^۴ ایشان درباره پیوند اعضای فرد مبتلا می‌گویند: «استفاده از اعضای مسلمان جایز نیست و از کافر مانعی ندارد».^۵

البته این فتوای ایشان بسیار عجیب است و با مبانی خود ایشان سازگار نیست. اگر معیار در تحقق مرگ عرف عام است و عرف عام می‌گوید که مرگ مغزی، مرگ نیست، پس قطع عضو مساوی با قتل است. آیا برای نجات جان یک مسلمان می‌توان یک غیرمسلمان، مثلاً کافر ذمی را کشت؟!

آیت‌الله فاضل لنکرانی (ره)

ایشان در پاسخ به این پرسش که تعریف فقهی مرگ چیست، می‌گویند: «تعریف فقهی مرگ با تعریف عرفی آن تفاوتی ندارد»؛ و در پاسخ به این پرسش که اگر با معاینات پزشکی مرگ مغزی

۲. سید ابوالقاسم موسوی خویی، صراط النجاة: المحشی، جلد ۲ (قم: مکتب نشر المنتخب، ۱۴۱۶ه.ق)، ۵۵۲.

۳. موسوی خویی، صراط النجاة: المحشی، ۲: ۵۵۲.

۴. سید ابوالقاسم موسوی خویی، فقه الاغذال الشرعیة والمسائل الطبیة: المحشی (قم: دارالصدیقه الشهیده س، ۱۴۲۷ه.ق)، ۱۹۸.

۵. میرزا جواد تبریزی، استفتاءات جدید (قم: انتشارات سرور، ۱۳۷۸)، ۴۶۹.

محرز باشد آیا او مرده تلقی می‌شود، می‌گویند: «خیر، از لحاظ فقهی و عرفی میت نیست».^۶

ایشان می‌گویند: «از دیدگاه اسلام انسان زنده کسی را می‌گویند که روح از بدنش جدا نشده، گرچه مشاعر خود را از دست داده باشد. بر همین اساس کسانی که به اصطلاح پزشکی دچار مرگ مغزی شده‌اند، انسان زنده به حساب می‌آیند». همچنین می‌گویند: «در صدق عنوان مرگ نظر عرف معتبر است و چون عرف، بیمار مبتلا به مرگ مغزی را زنده به حساب می‌آورد همه احکام حیات شرعاً بر او بار می‌شود حتی دیه و قصاص».^۷

و نیز می‌گویند: «برداشتن اعضای افرادی که به علت سکتة مغزی یا تصادف از لحاظ پزشکی امیدی به زنده ماندن آنها نیست، ولی قلب آنها از کار نیافتاده است، مشکل است خصوصاً قلب را که هنوز از کار نیفتاده، اگر بردارند بعید نیست که صدق قتل کند».^۸

آیت الله سیستانی

ایشان می‌گویند: «مقصود از شخص مرده... کسی است که اعمال ریوی و قلبی او متوقف شده و این توقف، نهایی و غیر قابل بازگشت باشد، اما فرد مرگ مغزی درحالی که ریه و قلب او در انجام وظایفشان استمرار داشته، مرده به شمار نمی‌آید، هرچند این تحرک و استمرار به وسیله دستگاه‌ها و تجهیزات تنفس مصنوعی صورت پذیرد».^۹

آیت الله بهجت (ره)

ایشان در پاسخ به پرسشی درباره مرده بودن فرد مبتلا به مرگ مغزی می‌گویند: «تا از تمام جهات نمرده‌اند، میت نیستند و باید به آنها رسیدگی شود».^{۱۰} در پاسخ به این پرسش که «از چه زمانی احکام میت همچون (ارث، وصیت، عده وفات، برداشتن عضو...) بر میت مترتب می‌گردد؟ آیا زمان مرگ مغزی که به لحاظ پزشکی میت تلقی می‌شود یا زمان توقف ضربان قلب ملاک است؟»، می‌گویند: «از زمانی که مرگ از جمیع جهات حاصل شود باید محاسبه گردد».^{۱۱}

۶. محمد فاضل لنکرانی، جامع المسائل، جلد ۲، (قم: امیر قلم، بی‌تا)، ۱۱۳.

۷. محمد فاضل لنکرانی، احکام پزشکان و بیماران (قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیه السلام، ۱۳۸۶)، ۱۴۸-۱۴۹.

۸. فاضل لنکرانی، جامع المسائل، ۱: ۵۷۳-۵۷۴.

۹. سید علی حسینی سیستانی، المسائل المنتخبة (قم: دفتر آیت الله سیستانی، ۱۴۲۲ ه.ق)، ۵۷۵.

۱۰. محمد تقی بهجت، استفتانات، جلد ۱ (قم: دفتر آیت الله بهجت، ۱۴۲۸ ه.ق)، ۳۴۲ و ۳۳۵.

۱۱. بهجت، استفتانات، ۱: ۳۹۵.

آیت الله وحید خراسانی

«کسی که دچار مرگ مغزی شده، مرده به حساب نمی آید، لذا اهداء اعضا او به دیگری جایز نیست».^{۱۲}

آیت الله صافی گلپایگانی (ره)

ایشان در پاسخ به پرسشی درباره پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی می گویند: «اگر سبب تسریع در مرگ و شدت بیماری او می شود، جایز نیست و بدون آن هم چون کسب اجازه از بیمار ممکن نیست، جایز نمی باشد».^{۱۳} و در پاسخ پرسشی درباره برداشتن اعضای فرد مبتلا می گویند: «برداشتن اعضای وی جایز نیست و... جنایت عمدی محسوب است و احکام جنایت عمدی بر آن جاری است».^{۱۴}

آیت الله منتظری (ره) (نظر اول)

ظاهراً نظر ایشان در ابتدا این بوده که ملاک عرف عام است و فرد مبتلا به مرگ مغزی مرده نیست و نمی توان از اعضای بدن او برای پیوند به افراد محتاج استفاده کرد.

ایشان در پاسخ به این پرسش که: «آیا مرگ مغزی، مرگ محسوب می شود؟» می گویند: «با مرگ مغزی درحالی که قلب کار می کند، مرگ حتمی محقق نیست».^{۱۵} و در پاسخ به این پرسش که: «آیا می توان اعضای شخصی را که دچار مرگ مغزی شده... به بیماری که محتاج

۱۲. پاسخ حضرت آیت الله وحید خراسانی درباره اهداء اعضا در صورت مرگ مغزی، پایگاه اطلاع رسانی و خبری جماران، آخرین بازدید ۱۲ اسفند ۱۴۰۲.

<https://www.jamran.news/%D8%A8%D8%AE%D8%B4-%D8%A7%D8%AE%D8%A8%D8%A7%D8%B1-59/69235-%D9%BE%D8%A7%D8%B3%D8%AE-%D8%AD%D8%B6%D8%B1%D8%AA-%D8%A2%DB%8C%D8%AA-%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87-%D9%88%D8%AD%DB%8C%D8%AF-%D8%AE%D8%B1%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D9%86%DB%8C-%D8%AF%D8%B1%D8%A8%D8%A7%D8%B1%D9%87-%D8%A7%D9%87%D8%AF%D8%A7%D8%A1-%D8%A7%D8%B9%D8%B6%D8%A7-%D8%AF%D8%B1%D8%B5%D9%88%D8%B1%D8%AA-%D9%85%D8%B1%DA%AF-%D9%85%D8%BA%D8%B2%DB%8C>

۱۳. لطف الله صافی گلپایگانی، استفتانات پزشکی (قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۵ ه. ق)، ۵۰-۵۱.

۱۴. قوه قضائیه، گنجینه استفتانات قضایی، نگارش ۲ (قم: دفتر آموزش روحانیون و تدوین متون فقهی، ۱۳۹۰)، سؤال ۲۳۷ و ۸۰۱۶.

۱۵. حسینعلی منتظری، رساله استفتانات، جلد ۳، چاپ ۱ (قم: بی تا)، ۳۴۳.

است، پیوند زد؟...) می‌گویند: «تا زمانی که نمرده است جایز نیست و بعید نیست قتل عمد باشد و اگر حکم به قصاص نشود، لا اقل دیه دارد».^{۱۶} و نیز در پاسخ به این پرسش که: «شرعاً مرگ چه موقع واقع می‌شود؟ آیا مرگ مغزی کاشف از مرگ است؟ چه آثار حقوقی و شرعی بعد از مرگ مغزی بر آسیب‌دیده و وارث وی مترتب است؟» می‌گویند: «چنانکه توجه دارید تعیین موضوع شأن فقیه نیست. حیات و موت دو موضوع عرفی است. ملاک، صدق موت است، بدین‌گونه که مظاهر حیات و آثار آن به‌طور کلی منتفی شده باشد و احتمال و زمینه رجوع آن نیز در بین نباشد و در صورت شک باید احتیاط شود».^{۱۷}

پس مطابق فتوا و نظر این فقیهان، ملاک و معیار در تحقق مرگ، نظر عرف عام است و چون عرف عام فرد مبتلا به مرگ مغزی را مرده نمی‌داند، نمی‌توان او را مرده به حساب آورد و از اعضای او برای نجات افراد محتاج استفاده کرد؛ اما آیا ملاک تشخیص این موضوع با توجه به پیچیدگی آن از یک سو و نیاز حیاتی چندین نفر به پیوند اعضا، از سوی دیگر، می‌تواند عرف عام باشد؟ آیا احتیاط در خلاف آن نیست؟

دوم: فقیهانی که ملاک را عرف عام می‌دانند، اما می‌گویند مطابق عرف عام فرد مبتلا به مرگ مغزی مرده است.

این فقیهان می‌گویند درست است که ملاک و معیار عرف عام است، اما این عرف فرد مبتلا به مرگ مغزی را که قلبش از کار افتاده و تنها به کمک دستگاه و تنفس مصنوعی کار می‌کند، مرده می‌شمارد.

آیت الله مؤمن(ره)

ایشان می‌گویند: «بدون شک، مفهوم موت و حیات مصطلح شرعی نیست، بلکه مرگ نزد شارع همان مفهوم عرفی آن است و در ظاهر، آنچه ملاک و شاخص حیات حیوانی است، همان حرکت و فعالیت قلب است که موجب حرکت نبض و جریان خون می‌گردد. پس تا زمانی که حرکت قلب متوقف نشود، انسان یا حیوان زنده است، هرچند حالت بیهوشی محض [کما] بر او عارض گردد. البته حرکتی معیار حیات است که به‌خودی‌خود باشد. اگر قلب به مرحله‌ای برسد که حرکت طبیعی خود را از دست بدهد و ادامه ضربان آن به کمک وسایل تنفس‌دهنده صورت پذیرد، انسان مرده خواهد بود... بنابراین، حتی اگر وسایل مذکور قبل از

۱۶. منتظری، رساله/استفتانات، ۲: ۳۸۰.

۱۷. منتظری، رساله/استفتانات، ۲: ۳۸۱.

توقف و انقطاع حرکت قلب به آن وصل شود، مفروض این است که قلب به مرحله توقف حرکت ذاتی خود رسیده...، باز هم تردیدی در اطلاق عنوان مرده بر چنین شخصی باقی نمی‌ماند.^{۱۸}

آیت الله خرازی

ایشان پس از تذکر این نکته که احکام شرعی غالباً به موضوعات عرفی تعلق می‌گیرد، می‌گویند: «موت و حیات نیز در محل بحث [پیوند اعضا] از موضوعات عرفی هستند، در نتیجه اگر شخصی وصیت کند اعضای او را پس از مرگ اهدا کنند تا زمانی که عنوان موت صدق نکند، اهدای عضو جایز نیست. بر این اساس، اگر مرگ نزد پزشکان به دلیل اختلال مغز و توقف حرکات و نرسیدن خون به عروق مغز ثابت باشد، اما به دلیل عدم توقف قلب نزد عرف ثابت نباشد نمی‌توان آثار موت را بر چنین حالتی... مترتب کرد... بلکه از آنجا که نزد عرف، معیار بقای حیات، حرکت طبیعی قلب است، در نتیجه حرکتی که دوام خود را مرهون ادوات و تجهیزات جدید پزشکی بوده، به گونه‌ای که جدا کردن این تجهیزات، توقف قلب را به دنبال خواهد داشت، چنین حرکتی نمی‌تواند در بقای حیات مؤثر باشد؛ بنابراین، در صورت علم یا اطمینان به توقف قلب [توقف حرکت طبیعی قلب]، شخص محکوم به مرگ است؛ چه این تجهیزات را از شخص جدا کرده و چه جدا نکرده باشند».^{۱۹}

اما به نظر می‌رسد که در اینجا عرف عام نظر و تجربه‌ای ندارد و تنها به نظر متخصصان که می‌گویند اگر دستگاه قطع شود تنفس و قلب فرد مبتلا متوقف می‌شود، اعتماد می‌کنند.

سوم: فقیهانی که ملاک در مرده‌بودن مرگ مغزی را عرف خاص می‌دانند و این افراد را مرده و پیوند اعضای آنان را جایز می‌شمارند.

آیت الله موسوی اردبیلی (ره)

ایشان در پاسخ به این پرسش که: «آیا برداشتن اعضای فردی که دچار مرگ مغزی شده برای پیوند به افراد نیازمند جایز است؟» می‌گویند: «جایز نیست مگر آنکه راه نجات مسلمان دیگری منحصر به پیوند عضو فرد مذکور باشد».^{۲۰}

۱۸. محمد مؤمن قمی، کلمات سدید، چاپ ۱ (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵ ه.ق)، ۱۹۴-۱۹۵.

۱۹. سید محسن خرازی، «پیوند اعضا»، در: فقه/هل البیت، جلد ۱۹ (تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۴۲۱ ه.ق)، ۸۹-۹۰.

۲۰. فوه قضائیه، گنجینه استفتانات قضایی، سؤال ۲۳۷.

ایشان مطابق دو تصویر استفتائی که از دفتر ایشان دریافت نمودم، مبتلایان به مرگ مغزی را مرده به حساب می‌آورند و احکام مرده را بر او بار می‌کنند و ظاهراً ملاک مرده‌بودن مبتلا به مرگ مغزی را عرف خاص می‌دانند و سخن متخصصان و پزشکان را در این باره حجت به حساب می‌آورند.

آیت الله نوری همدانی

ایشان در پاسخ به این پرسش که: «آیا برداشتن اعضای فردی که دچار مرگ مغزی شده و طبق نظر پزشکان قابل برگشت نیست، برای پیوند به افراد نیازمند جایز است؟» می‌گویند: «اگر وصیت کرده جایز است و اگر وصیت نکرده، باید با اذن فقیه جامع‌الشرایط باشد».^{۲۱}

از پاسخ ایشان برمی‌آید که ایشان معیار در مرگ را نظر عرف خاص می‌دانند و فرد مبتلا به مرگ مغزی را مرده به حساب می‌آورند؛ اما پرسش این است که اگر فرد، مرده است و نجات جان چند انسان به پیوند اعضای او بستگی دارد، در اینجا وصیت چه نقشی دارد و در صورت عدم وصیت، چرا باید از فقیه جامع‌الشرایط اذن گرفت؟ آیا رضایت اولیای میت شرط نیست و کفایت نمی‌کند؟

آیت الله آصف محسنی

ایشان می‌گویند: «تنها در دو صورت می‌توان اطمینان به مرگ و زهاق روح پیدا کرد. صورت اول، زمانی است که با مرگ تمام مغز، یعنی ساقه و قشر، قلب نیز از کار بیفتد و هیچ‌گونه حرکتی نداشته باشد [نه حرکت تلقایی و طبیعی و نه حرکت مصنوعی و با دستگاه] و صورت دوم، حالتی است که تمام مغز از کار بیفتد و قلب بعد از توقف حرکت طبیعی، با کمک دستگاه ادامه حیات دهد».^{۲۲}

ایشان در این سخن تنها به مرده‌بودن فرد مبتلا به مرگ مغزی و فردی که مغز او کاملاً از کار افتاده است قائل هستند، اما لازمه سخن ایشان این است که پیوند اعضای او به افراد محتاج جایز یا واجب است؛ همچنین لازمه سخن ایشان این است که در مرده‌بودن مبتلایان به مرگ مغزی، نظر متخصصان و پزشکان حجت است.

۲۱. قوه قضائیه، گنجینه استفتائات قضایی، سؤال ۲۳۷.

۲۲. محمد آصف محسنی قندهاری، الفقه و مسائل طبیه، جلد ۱ (قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۴ ه.ق)، ۱۳۲.

آیت الله فیاض کابلی

ایشان می‌گویند: «انسان هنگام مرگ مغزی از لحاظ طبیعی، مرده‌ای است که بر اساس قانون پزشکی هیچ امیدی به حیات او نیست... این به آن دلیل است که اعضای فرد مرگ مغزی شده از ادای وظایف طبیعی و حرکات زنده همیشگی متوقف گشته و مرده است، اگرچه قلب این شخص به واسطه وسایل پزشکی... عمل می‌کند... طوری که اگر پزشک اقدام به برداشتن این وسایل... کند قلب فوراً خواهد ایستاد، چون فعل حیات طبیعی به پایان رسیده و با او معامله انسان مرده می‌شود».^{۲۳}

ایشان نیز در این سخن چیزی درباره پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی به میان نیاورده، ولی لازمه سخنشان این است که پیوند اعضای آنان جایز است؛ همچنین لازمه این سخن این است که ملاک و معیار در مرده‌بودن مبتلایان به مرگ مغزی عرف خاص است.

آیت الله مکارم شیرازی

ایشان می‌گویند: «با توجه به اینکه پزشکان تصریح می‌کنند که افراد مبتلا به مرگ مغزی مانند شخصی هستند که مغز او به‌طور کلی متلاشی شده یا سر از تن او جدا کرده‌اند که با کمک وسایل تنفس مصنوعی و تغذیه ممکن است تا مدتی به حیات نباتی ادامه دهد، یک انسان زنده محسوب نمی‌شود. در عین حال یک انسان کاملاً مرده هم نیستند. بنابراین، در احکام مربوط به حیات و مرگ باید تفصیل داده شوند...».^{۲۴}

و نیز می‌گویند: «در موارد مرگ مغزی اگر موضوع، قطعی و یقینی باشد، چنان فردی در احکامی مانند پیوند اعضا به افراد نیازمند، مانند میت است (هرچند پاره‌ای از احکام میت مانند غسل و نماز و کفن و دفن و غسل مس میت، بر او جاری نمی‌شود). بنابراین، برداشتن اعضای او برای نجات جان مسلمانان مانعی ندارد».^{۲۵}

پس مطابق سخن ایشان باید در مرده‌بودن مبتلایان به مرگ مغزی بین احکامی مانند غسل و نماز و کفن و دفن و... و احکامی مانند پیوند اعضا و قطع دستگاه تنفس مصنوعی تفصیل قائل شد. ظاهراً در احکام دسته اول ملاک مرده‌بودن، عرف عام است و در احکام دسته دوم ملاک و

۲۳. محمد اسحاق فیاض کابلی، المسائل المستحدثة (کویت: موسسه مرحوم محمد رفیع حسین، ۱۴۲۶ه.ق)، ۱۸۰.

۲۴. ناصر مکارم شیرازی، احکام پزشکی (قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۹ه.ق)، ۱۱۳؛ قوه قضائیه، گنجینه استفتائات قضایی، سؤال ۲۳۷.

۲۵. مکارم شیرازی، احکام پزشکی، ۱۱۵.

معیار عرف خاص است و ایشان پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی را جایز می‌دانند.

آیت الله منتظری (ره) (نظر دوم)

ایشان ظاهراً از نظر ابتدایی خود مبنی بر ملاک بودن عرف عام و مرده نبودن فرد مبتلا به مرگ مغزی برگشته و ملاک را عرف خاص، یعنی نظر متخصصان و پزشکان می‌دانند.

ایشان در پاسخ به پرسشی درباره پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی می‌گویند: «فرد مذکور اگر صدق می‌کند که انسان زنده مریض است باید به هر نحو ممکن معالجه شود و ورثه حق منع ندارند و کشتن او جایز نیست و دیه کامل دارد و اگر صدق می‌کند که مرده است حکم سایر اموات را دارد و تشخیص بر عهده اهل خبره متعهد است».^{۲۶}

طبق استفساری که از دفتر ایشان به عمل آمد این سخن ایشان حاکی از این است که ایشان از نظر اول خود برگشته و در نظر دوم عرف خاص را ملاک و معیار مرده بودن مبتلایان به مرگ مغزی می‌دانند و در نتیجه پیوند اعضای این افراد را جایز یا واجب می‌دانند.

به نظر می‌رسد که باید سخن فقیهانی را که تعبیر به جواز پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی کرده‌اند، به وجوب تفسیر کرد، چراکه اگر حکم به مرده بودن این افراد شود، از آنجا که نجات جان چندین نفر به پیوند اعضای آنان منوط است پس چنین عملی واجب است.

چهارم: نظر فقیهانی که ملاک در مرده بودن مبتلایان به مرگ مغزی را عرف خاص می‌دانند و پیوند اعضا را بر پزشکان واجب و اجازه اولیای میت را نیز واجب می‌دانند.

آیت الله صانعی (ره)

ایشان در پاسخ پرسشی درباره پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی می‌گویند: «اگر مرگ مغزی انسان به نحوی که در سؤال ذکر شده است، محرز گردد (هر چند احرازش به نظر عده‌ای از دانشمندان مشکل است)، یعنی حرکت قلب او مانند حرکت حیوان بعد از ذبح و سر بریدن ... باشد، قطع اعضای او برای پیوند، فی حدّ نفسه، با توجه به مسئله اجازه اولیا و وصیت، جایز است، چون نه برای او ضرری دارد و نه خلاف احترام است و با متوقف بودن نجات جان دیگری بر آن و انحصار طریق، بر پزشک معالج از باب وجوب معالجه، لازم و واجب است».

ایشان در پاسخ پرسشی درباره لزوم وصیت و اجازه اولیای فرد مبتلا می‌گویند: «با

۲۶. حسینعلی منتظری، / حکام پزشکی (تهران: نشر سایه، ۱۳۸۱)، ۱۲۱.

ضرورت نجات، اجازه اولیا به جهت وجوبی که به پزشک تعلق گرفته، لازم است و با امتناع، باید او را هدایت نمود و اگر محتاج به الزام باشد، الزام و دخالت در حدود اختیارات افراد، نیاز به قانون دارد؛ و با عدم دسترس به قانون، حق اجازه ساقط می‌گردد، مانند سقوط حق آنها با امتناع در بقیه امور مربوط به تجهیز میت؛ بلکه ظاهراً به محض امتناع آنها از اجازه، حقشان ساقط می‌گردد؛ و اما با عدم ضرورت، علاوه بر اجازه، وصیت خود موصی هم علی‌الأحوط، لازم است و خودداری ورثه از اجازه هم سبب سقوط حق آنها نمی‌گردد».

ایشان در پاسخ چند پرسش در این باره می‌گویند: «اگر حرکت قلب او و زنده بودنش، مانند حرکت حیوان بعد از ذبح ... است ... و امید بازگشت، قطع شده و چنین مرگ مغزی مسلم شد (هرچند گفته می‌شود تشخیص آن مشکل است)، در تمام احکام ... در حکم میت است و حفظ حرکت قلب هم واجب نیست و اموال او هم متعلق به ورثه است، وگرنه محکوم به حیات و زنده بودن است. آری، با علم به اینکه بهبود نمی‌یابد و از نظر پزشکی معالجه بی‌فایده است، معالجه او بر کسی واجب نیست، اگر نگوییم صرف مال در معالجه‌اش عرفاً تذبیر است».^{۲۷}

پس مطابق نظر ایشان فرد مبتلای به مرگ مغزی کاملاً مرده است و تمام احکام مرده بر او بار می‌شود و ملاک و معیار در همه احکام، عرف خاص است.

پنجم: یک نظر مبهم

در این میان یک فتوا وجود دارد که اینجانب نتوانستم تشخیص دهم که باید در کدام دسته قرار گیرد و علت آن دو پهلو و مبهم بودن فتوا بود.

آیت‌الله خامنه‌ای

سؤال: «آیا استفاده از اعضای مبتلا به مرگ مغزی برای نجات جان بیماران دیگر جایز است؟».

جواب: «اگر استفاده از اعضای بدن بیمارانی که در سؤال توصیف شده‌اند، برای معالجه بیماران دیگر، باعث تسریع در مرگ و قطع حیات آنان شود، جایز نیست. در غیر این صورت، اگر عمل مزبور با اذن قبلی وی صورت بگیرد یا نجات نفس محترمی متوقف بر آن عضو مورد نیاز باشد، اشکال ندارد».^{۲۸}

۲۷. «مرگ مغزی»، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله صائمی، آخرین بازدید ۱۲ اسفند ۱۴۰۲، سؤال ۲۸۸ - ۲۹۰. <https://saanei.xyz/?view=01,02,09,3048,0>

۲۸. سید علی حسینی خامنه‌ای، *اجوبه الاستفتائات*، چاپ ۱ (قم: دفتر آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۴۲۴ق)، ۲۸۶.

به نظر می‌رسد که پاسخ ایشان مبهم باشد. این ابهام از آنجا ناشی می‌شود که معلوم نیست مقصود از عبارت «تسریع در مرگ و قطع حیات» مرگ در نظر عرف عام است یا عرف خاص، یعنی متخصصان و پزشکان. اگر مقصود عرف عام باشد معلوم است که باعث تسریع در مرگ و قطع حیات می‌شود؛ چراکه مطابق عرف عام مرگ با توقف کامل تمام اعضا محقق می‌شود. اگر مقصود عرف خاص باشد معلوم است که فرد قبلاً مرده است و بنابراین عبارت «اگر... باعث تسریع در مرگ می‌شود» بی‌معنا است. به هر حال سخن ایشان برای اینجانب کاملاً مبهم است و نمی‌دانم ایشان را در کدام دسته قرار دهم.

۳. مرجع تشخیص موضوع حکم شرعی

از آنچه در بخش پیشین این نوشتار بیان شد به وضوح آشکار شد که اختلاف فقیهان در رابطه با صدق عنوان زنده یا مرده بودن فرد مبتلا به مرگ مغزی از آنجا ناشی می‌شود که آنان درباره مرجع تشخیص این دو عنوان، اختلاف دارند و برخی مرجع را عرف عام و برخی عرف خاص می‌دانند. این اختلاف به بحث کلی‌تری برمی‌گردد و آن اینکه مرجع تشخیص حکم شرعی چیست؟ عرف عام است یا عرف خاص است یا باید تفصیل قائل شد و در برخی از احکام به عرف عام رجوع کرد و در برخی به عرف خاص؟ و در صورت تفصیل، ملاک و معیار تقسیم احکام چیست؟

فقیهان شیعه تا جایی که صاحب این قلم اطلاع دارد در جای خاصی به این بحث پرداخته‌اند و تنها در لابه‌لای بحث‌های مختلف به این اشاره کرده‌اند که مرجع تشخیص حکم شرعی، عرف است که مقصود آنان همان عرف عام است. گویا پیش‌فرض عموم فقیهان این بوده که مرجع تشخیص موضوع حکم شرعی، عرف عام است. با این حال برخی از فقیهان در بعضی از احکام مانند مرده یا زنده بودن فرد مبتلا به مرگ مغزی مرجع تشخیص را عرف خاص شمرده‌اند. با این حال همین فقیهان بیان نکرده‌اند که در کجا باید به عرف عام و در کجا به عرف خاص مراجعه کرد و معیار و ملاک چیست؟

به نظر می‌رسد که احکام شرعی را می‌توان به دو دسته احکام مربوط به رابطه انسان با خدا و احکام مربوط به رابطه انسان‌ها با دیگر انسان‌ها یا دیگر مخلوقات زمینی تقسیم کرد. احکامی مثل نماز، روزه، حج، طهارت و نجاست و احکام خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و... در دسته اول جای می‌گیرند و احکامی مانند معاملات و حقوق به معنای قوانین اجتماعی و حقوق انسان‌ها و نجات جان انسان‌ها و حقوق حیوانات و قوانین مربوط به محیط‌زیست

و... در دسته دوم جای می‌گیرند. تفاوت مهم این دو دسته، در این است که در دسته اول عموماً عقل سخنی برای گفتن ندارد و به اصطلاح، خردگریز یا تعبدی هستند؛ اما دسته دوم عموماً در دسترس عقل و خرد آدمی قرار دارند و عقل درباره آنها حکم و داوری دارد. البته احکام دسته دوم به دو قسم احکامی که دارای موضوعات پیچیده و تخصصی و احکامی که دارای موضوع ساده هستند قابل تقسیم‌اند.

این امر که احکام تعبدی عموماً در دسترس عقل بشری نیستند و احکام مربوط به رابطه انسان‌ها با یکدیگر و با دیگر مخلوقات زمینی در دسترس حکم و داوری عقل هستند باعث می‌شود که حکم دسته اول روی ظاهر و حکم دسته دوم روی متن واقع و نه ظاهر برود. این تفاوت باعث می‌شود که مرجع تشخیص موضوع احکام دسته اول و نیز احکام دسته دوم که دارای موضوع ساده هستند عموماً عرف عام و مرجع تشخیص موضوع احکام دسته دوم که دارای موضوع پیچیده هستند عرف خاص باشد. برای مثال، مرجع تشخیص آب خالص و آب مضاف عرف عام است؛ همچنین است تشخیص موضوع یک معامله ساده که آیا موضوع حکم اکل مال به باطل هست یا نه؛ اما معامله‌های پیچیده بین کشورها و در سطح بین‌المللی را نمی‌تواند عرف عام تشخیص دهد و درباره آنها اظهار نظر کند.

حتی تشخیص یک موضوع ممکن است از جهتی بر عهده عرف عام باشد و از جهتی بر عهده عرف خاص. برای مثال، به هنگام شیوع وبا، دستی که به مدفوع انسان آلوده و صرفاً با آب شسته شده است، برای خواندن نماز، پاک است و آلوده نیست؛ چراکه نماز یک حکم تعبدی است و طهارت ظاهری که مورد تشخیص عرف عام است برای آن کفایت می‌کند؛ اما از نظر عرف خاص، یعنی پزشکان، این دست آلوده است و نمی‌توان با آن به دیگری غذا داد و از نظر شرع نیز این کار مجاز نیست.

درباره همین موضوع مرده بنابر عرف عام، پیکر کسی را که قلبش از کار افتاده و تنفس او متوقف گردیده، می‌توان دفن کرد. با این حال درباره همین فرد اگر پزشکان بگویند که او سکنه کرده و تا یک شبانه‌روز ممکن است حیات او برگردد یا با شوک الکتریکی ممکن است احیا شود، نمی‌توان او را دفن کرد و نظر عرف خاص مقدم است. دلیل این امر این است که موضوع حیات و زندگی یک انسان در میان است و چنان پیچیده است که عرف عام نمی‌تواند درباره آن نظر دهد.

پس نتیجه این است که موضوع حکم شرعی را در احکام تعبدی، یعنی احکام مربوط به رابطه انسان با خدا و نیز احکام غیرتعبدی که موضوعشان ساده است، عرف عام تشخیص

می‌دهد و این عرف مرجع است؛ اما در رابطه با احکام غیرتعبدی، یعنی احکام مربوط به رابطه انسان‌ها با یکدیگر و با دیگر مخلوقات زمینی که دارای موضوع پیچیده هستند، مرجع تشخیص موضوع آنها عرف خاص، یعنی نظر متخصصان است.

۴. تطبیق موضوع با پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی

بیان شد که مرجع تشخیص موضوع حکم شرعی در احکام تعبدی و احکام غیرتعبدی دارای موضوع ساده، عرف عام است و در احکام غیرتعبدی دارای موضوع پیچیده، عرف خاص است. حال به سراغ احکام مبتلایان به مرگ مغزی می‌رویم. همانطور که در بخش اول این نوشتار نقل شد، برخی فقیهان^{۲۹} قائل به تفصیل بین احکام مربوط به مبتلایان به مرگ مغزی هستند و از جهاتی و در رابطه با برخی از احکام، آنان را زنده می‌دانند و از جهاتی و در رابطه با برخی دیگر از احکام، آنان را مرده به حساب می‌آورند. در احکامی مانند نماز، غسل، کفن و دفن و... آنان را زنده به حساب می‌آورند و در احکامی مانند پیوند اعضا و قطع دستگاه تنفسی و... آنان را مرده می‌شمارند.

احکام دسته اول تعبدی و مربوط به رابطه انسان با خدا هستند و همانطور که گذشت، مرجع تشخیص موضوع آنها عرف عام است و این عرف کسی را مرده می‌داند که از تمام جهات مرده باشد و قلب او از کار افتاده و تنفس او متوقف شده باشد.

اما احکام دسته دوم غیرتعبدی و مربوط به رابطه انسان‌ها با یکدیگر است. از یک سو مسئله حق حیات فرد مبتلا به مرگ مغزی مطرح است و از سوی دیگر مسئله نجات جان چندین نفر در میان است؛ و از طرفی زنده یا مرده بودن فرد مبتلا به مرگ مغزی و بازگشت ناپذیر بودن حیات او یک امر پیچیده و تخصصی است و تنها عرف خاص، یعنی پزشکان می‌توانند درباره آن نظر دهند.

پس باید در موضوع مرده یا زنده بودن مبتلایان به مرگ مغزی قائل به تفصیل شویم و در رابطه با برخی از احکام مانند کفن و دفن آنان را زنده به حساب آوریم؛ چراکه موضوع این احکام را عرف عام مشخص می‌کند و عرف عام می‌گوید فردی که قلبش کار می‌کند و نفس می‌کشد، زنده است؛ اما در احکامی مانند پیوند اعضا و قطع دستگاه تنفس مصنوعی و ارث و وصیت و... حکم مرده را دارد؛ چراکه موضوع این احکام را عرف خاص مشخص می‌کند و

۲۹. مکارم شیرازی، احکام پزشکی، ۱۱۵.

عرف خاص، یعنی پزشکان، می‌گویند که این فرد مرده است.

حال سخن این است که اگر فرد مبتلا به مرگ مغزی مرده است، پیوند اعضای او چه حکمی دارد؟ از آنجا که جان چندین نفر یا سلامت چندین نفر منوط به پیوند اعضای این فرد است و همیشه تعداد زیادی از افراد در نوبت گرفتن عضو هستند، پس همانطور که برخی از فقیهان گفته‌اند،^{۳۰} بر پزشکان و بیمارستان واجب است که این عمل را انجام دهند و بر اولیای این فرد واجب است که رضایت دهند و در صورتی که اولیای فرد مبتلا حضور ندارند بر پزشک واجب است که بدون اذن، عمل را انجام دهد. همچنین وصیت فرد مبتلا به مرگ مغزی در این رابطه هیچ تأثیری ندارد.

البته این روشن است که حکم پیوند اعضا در صورتی واجب یا مجاز است که پزشکان، قطع یا اطمینان به تحقق کامل مرگ مغزی و عدم بازگشت حیات فرد مبتلا داشته باشند و در غیر این صورت حق حیات فرد مبتلا، مقدم است؛ همچنین وجوب رضایت دادن اولیای فرد مبتلا در صورتی است که نسبت به تعهد و وثاقت پزشک یا پزشکان اطمینان یا ظن قوی داشته باشند و در غیر این صورت نه تنها بر آنان واجب نیست، بلکه چه بسا جایز نباشد.

از سخنان فوق آشکار می‌شود که با اینکه اکثریت فقیهان معاصر، مرجع تشخیص تحقق مرگ را عرف عام دانسته‌اند و در نتیجه پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی را جایز ندانسته‌اند و حتی احکامی مانند قصاص یا دیه را مترتب بر انجام آن کرده‌اند، اما مرجع واقعی در زنده یا مرده بودن مبتلایان به مرگ مغزی، عرف خاص است و در صورت تحقق قطعی مرگ مغزی غیر قابل بازگشت، پیوند اعضا واجب است و در نتیجه هیچ حکمی مانند قصاص و دیه و مانند آن بر انجام آن مترتب نیست. از نگاه حقوق بشری، از آنجا که پزشکان اطمینان به بازگشت ناپذیر بودن حیات فرد مبتلا به مرگ مغزی دارند، پس حق حیات او نادیده گرفته نشده، بلکه حیات یا سلامتی به چندین نفر اعطا شده است. در رابطه با حق بر بدن در پیوند اعضا عرفاً هیچ اهانتی به جسد فرد مبتلا به مرگ مغزی نمی‌شود، بلکه چه بسا در این اقدام تکریم فرد مبتلا وجود داشته باشد؛ اما پرسش دیگر این است که با توجه به حق بر بدن اگر فرد مبتلا به پیوند اعضا وصیت کرده باشد یا وصیتی نکرده باشد، تکلیف روشن است و پیوند اعضا واجب است؛ اما اگر فرد مبتلا به عدم جواز پیوند اعضا وصیت کرده باشد باز با

۳۰. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله صانعی، «مرگ مغزی»، سؤال ۲۸۸ - ۲۹۰.
<https://saanei.xyz/?view=01,02,09,3048,0>

توجه به اینکه همه حقوق فرد مبتلا، غیر از حرمت جسد، به ورثه منتقل می‌شود، پس با اجازه آنان پیوند جایز است.

۵. نتیجه‌گیری

مرگ مغزی و پیوند اعضای مبتلایان به آن از مسائل جدید است و تنها فقیهان معاصر درباره آن نظر داده‌اند. بیشتر آنان موضوع مرگ و حیات را یک امر عرفی دانسته و نظر پزشکان را درباره مرگ قطعی فرد مبتلا به مرگ مغزی نپذیرفته‌اند و در نتیجه پیوند اعضای او را قتل عمد به حساب آورده‌اند. با این حال تعدادی از فقیهان با اینکه نظر عرف عام را در امر مرگ و حیات معتبر دانسته‌اند، می‌گویند همین عرف عام کسی را که قلب و تنفسش از کار افتاده و تنها به کمک دستگاه کار می‌کند، مرده به حساب می‌آورد. همچنین تعدادی از فقیهان مرجع تشخیص موت و حیات را در مبتلایان به مرگ مغزی، عرف خاص، یعنی پزشکان، دانسته و پیوند اعضای آنان را جایز یا واجب شمرده‌اند. سخن این نوشتار این است که با اینکه عموم فقیهان مرجع تشخیص موضوع حکم شرعی را عرف عام می‌دانند، در احکام غیرتعبدی، یعنی احکام مربوط به رابطه انسان‌ها با یکدیگر و با دیگر مخلوقات که دارای موضوع پیچیده هستند، مرجع تشخیص موضوع عرف خاص است؛ بنابراین در مسئله مبتلایان به مرگ مغزی، همانطور که برخی فقیهان بیان کرده‌اند، باید بین احکام تعبدی، مثل کفن و دفن و... و احکام غیر تعبدی، مثل پیوند اعضا و ارث و... فرق گذاشت و در دسته اول عرف عام و در دسته دوم عرف خاص را ملاک دانست. نتیجه آنکه پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی قطعی و نجات جان بیماران محتاج، همانطور که برخی فقیهان گفته‌اند، واجب است. در این اقدام نه حق حیات فرد مبتلا نادیده گرفته شده و نه حق بر بدن او.

پيوند اعضاي مبتلايان به مرگ مغزي در فقه و حقوق بشر / سليمانى، ۱۳۷

سیاهه منابع

الف- منابع فارسی:

بہجت، محمد تقی۔ استفتائات۔ جلد ۱۔ چاپ ۱۔ قم: دفتر آیت اللہ بہجت، ۱۴۲۸ ہ.ق.

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله صانعی. «مرگ مغزی». آخرین بازدید ۱۲ اسفند ۱۴۰۲. سؤال ۲۸۸ - ۲۹۰.

<https://saanei.xyz/?view=01,02,09,3048,0>

پایگاه اطلاع‌رسانی و خبری جماران. «پاسخ حضرت آیت‌الله وحید خراسانی درباره اهداء اعضا در صورت مرگ مغزی». آخرین بازدید ۱۲ اسفند ۱۴۰۲.

<https://www.jambaran.news/%D8%A8%D8%AE%D8%B4->

%D8%A7%D8%AE%D8%A8%D8%A7%D8%B1-59/69235-

%D9%BE%D8%A7%D8%B3%D8%AE-

%D8%AD%D8%B6%D8%B1%D8%AA-%D8%A2%DB%8C%D8%AA-

%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87-%D9%88%D8%AD%DB%8C%D8%AF-

%D8%AE%D8%B1%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D9%86%DB%8C-

%D8%AF%D8%B1%D8%A8%D8%A7%D8%B1%D9%87-

%D8%A7%D9%87%D8%AF%D8%A7%D8%A1-

%D8%A7%D8%B9%D8%B6%D8%A7-

%D8%AF%D8%B1%D8%B5%D9%88%D8%B1%D8%AA-

%D9%85%D8%B1%DA%AF-%D9%85%D8%BA%D8%B2%DB%8C

تبریزی، میرزا جواد. / استفتاءات جدید. چاپ ۱. قم: انتشارات سرور، ۱۳۷۸ ه. ش.

حسینی خامنه‌ای، سید علی. *اجوبة الاستفتاءات*. چاپ ۱. قم: دفتر آیت الله خامنه‌ای، ۱۴۲۴ ه.ق.

حسینی سیستانی، سید علی. المسائل المتخيه. چاپ ۹. قم: دفتر آیت الله سیستانی، ۱۴۲۲.ه.ق.

خرازی، سید محسن. «پیوند اعضا» در: *فقه اهل‌البیت*. جلد ۱۹. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلام، ۱۴۲۱.ق.

صافی گلیا یگانی، لطف الله. / استفتائات پزشکی. چاپ ۱. قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۵ هـ. ق.

فاضل لنکرانی، محمد. احکام پزشکان و بیماران. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیہ السلام،

۱۳۸ حقوق بشر / سال ۱۹ / شماره ۱ / پیاپی ۳۷ / صص ۱۲۱-۱۳۸

۱۳۸۶.ه.ش.

فاضل لنکرانی، محمد. *جامع المسائل*. جلد ۲. چاپ ۱۱. قم: امیر قلم، [بی تا].

فیاض کابلی، محمد اسحاق. *المسائل المستحدثه*. چاپ ۱. کویت: مؤسسه مرحوم محمد رفیع حسین، ۱۴۲۶.ه.ق.

قوه قضائیه. *گنجینه استفتائات قضایی*. نگارش ۲. قم: دفتر آموزش روحانیون و تدوین متون فقهی، ۱۳۹۰.ه.ش.

محسنی قندهاری، محمد آصف. *الفقه و مسائل طبیه*. جلد ۱. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۴.ه.ق.

مکارم شیرازی، ناصر. *احکام پزشکی*. چاپ ۱. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۹.ه.ق.

منتظری، حسینعلی. *احکام پزشکی*. تهران: نشر سایه، ۱۳۸۱.ه.ش.

منتظری، حسینعلی. *رساله استفتائات*. جلد ۳. چاپ ۱. قم: [بی تا].

موسوی خویی، سید ابوالقاسم. *فقه الاعذار الشرعیه والمسائل الطبییه: المحشی*. چاپ ۱. قم: دارالصدیقه الشهیده، ۱۴۲۷.ه.ق.

موسوی خویی، سید ابوالقاسم. *صراط النجاه: المحشی*. جلد ۲. چاپ ۱. قم: مکتب نشر المنتخب، ۱۴۱۶.ه.ق.

مؤمن قمی، محمد. *کلمات سدیده*. چاپ ۱. قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵.ه.ق.

هرتزرگ، آرتور. *یهودیت / زلایه لای متون*. ترجمه عبدالرحیم سلیمانی. قم: دانشگاه مفید، ۱۳۹۸.ه.ش.